



شهید سید محمود حسینی ملایری

ولادت: ۱۳۴۴/۱/۷، استان تهران

کارمند دانشکده علوم پزشکی

شهادت: ۱۳۶۴/۱۱/۲۴، فاو، عملیات والفجر ۸

آرامگاه: تهران، بهشت زهرا، قطعه ۵۳، ردیف ۱، شماره ۱۱۵

زندگی نامه

شهید سید محمود حسینی در هفتمین روز فروردین ۱۳۴۴ در شهر دماوند چشم به جهان گشود. پس از دریافت دیپلم در رشته علوم تجربی، در یک تراشکاری در محله مسعودیه تهران مشغول به کار شد. سپس از طریق بسیج و پادگان مالک اشتر، واقع در خیابان خاوران به جبهه اعزام گردید و حدود سه سال مسئولیت خمپاره انداز را بر عهده داشت؛ تا این که مجروح و دچار موج گرفتگی شد. پس از مدتی بار دیگر به جبهه رفت و سرانجام در بیست و چهارم بهمن ۱۳۶۴ در منطقه فاو و عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید.

مادر شهید درباره شهادت ایشان می گوید: آخرین بار، یک هفته به مرخصی آمد. زمان رفتن دو ساک حاوی غذا، خوراکی و لباس برای او آماده کردم. چون هیچ وقت نمی گذاشت که برای بدرقه اش از خانه بیرون بیایم، در حیاط با هم خداحافظی کردیم. حال عجیبی داشت و به من گفت که پیشانی و سینه اش را ببوسم. از منزل خارج شد اما پنج دقیقه بعد برای برداشتن فانوسقه اش^۱ که جا گذاشته بود، بازگشت و دوباره گفت که ببوسمش. خداحافظی کرد و رفت. سر کوچه برادرش را دیده و

^۱ جای فشنگ؛ کمر بند یا حمایل چرمی که در خانه های آن فشنگ جا می دهند.

وصیت‌های خود را به او کرده و گفته بود که این بار آخر است و دیگر باز نمی‌گردد و درست می‌گفت؛ چون بیست روز بعد خبر شهادتش رسید. برای تحویل پیکرش به معراج شهدا رفتیم. گلوله به پیشانی‌اش خورده و به پشت سرش رفته بود. او را بوسیدم و صورتش را با گلاب شستشو دادم و گفتم: «خدا یا! این قربانی را از من قبول کن».

فرازی از وصیت نامه

خدا یا! از این رهبر ما که یک نعمت گران‌بهاست، حفاظت و نگهداری فرما و او را از شر دشمنان و ظالمان در امان نگاهدار و روز به روز بر توفیقاتش بیفز. خدا یا! تو را شکر می‌کنم که من را در چنین برهه‌ای از زمان قرار دادی که بتوانم در راه اسلام و قرآن جان فدا کنم. بارالها! این جان ناقابل مرا از من قبول کن. خدا یا! خودم که برای اسلام و قرآن کار مهمی نکرده‌ام، شاید خونم در این راه مؤثر باشد.

خدا یا! عزیزی که خوب آنها را می‌شناختم، رفتند. من از آنها الهام گرفتم و خط حرکت مذهبی و سیاسی و علمی و عملی خود را از آنان آموختم؛ عزیزی که هر کدام برای خود امتی بودند. ما مانده-ایم و کوله بار پر از گناه و این سفر...

پدرم و مادرم! زمان، زمان جنگ بین اسلام و کفر و حق و باطل است؛ جنگ بین حزب‌الله و جنود شیطان است. خداوند ما را می‌آزماید، آزمایشی بس عظیم و عزیز! در این راه خون باید داد تا سرافراز از آزمایش بیرون آییم. این راه، پیکر راست‌قامتان را می‌سوزاند و هزاران تکه می‌کند. مادر عزیز! تو باید در شهادت من صبر پیشه کنی که خداوند جزای صبر تو را خواهد داد. هر وقت خواستی برای من گریه کنی، به یاد مصیبت امام حسین (ع) و حضرت زینب (س) گریه کن.